

www.ketab.ir

آلیشون ویر

عیش پادشاه

آفاق زرگریان



سرشناسه: ویر، آلیسون، ۱۹۵۱-م. Weir, Alison. ۱۹۵۱-
عنوان و نام پدیدآور: عیش پادشاه/ آلیسون ویر؛ مترجم آفاق زرگریان.
مشخصات نشر: تهران: کتابسرای تندیس، ۱۴۰۳.
مشخصات ظاهری: ۷۳۶ص: ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
فروست: مجموعه تنودور رز؛ کتاب دوم.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۹۶-۶

وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: [2023] , The king's pleasure : a novel of Henry VIII
عنوان دیگر: مجموعه تنودور رز کتاب دوم.
موضوع: داستان های انگلیسی -- قرن ۲۰ م. English fiction -- 20th century.
شناسه افزوده: زرگریان، آفاق، ۱۳۳۴-، مترجم
رده بندی کنگره: PZ۲
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۹۶۴۷۶۵۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

www.ketab.ir



عیش پادشاه
نویسنده: آلیسون ویر
مترجم: آفاق زرگریان
طراح گرافیک: افسانه مسکوگر
چاپ اول: بهار ۱۴۰۳
شمارگان: ۳۰۰
چاپ: غزال
صحافی: کیمیا
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۸۲-۸۹۶-۶
قیمت: ۷۳۰۰۰۰ تومان

دفتر: تهران، خیابان ولی عصر، نرسیده به خیابان استاد مطهری، خیابان حسینی راد، پلاک ۱۰ واحد ۲
کتابفروشی: تهران، خیابان ولی عصر (عج)، نرسیده به خیابان استاد مطهری، شماره ۱۹۷۷
تلفن: ۰۲۱۸۸۸۹۲۹۱۷ - ۰۲۱۸۸۹۱۳۸۷۹
www.tandispub.com

تمام حقوق محفوظ است. هیچ بخشی از این کتاب، بدون اجازه ی مکتوب ناشر، قابل تکثیر یا تولید مجدد به هیچ شکلی، از جمله چاپ، فتوکپی، انتشار الکترونیکی، فیلم و صدا نیست. این اثر تحت پوشش قانون حمایت از مؤلفان و مصنفان ایران قرار دارد.

خاندان سلطنتی انگلیسی ۱۵۴۷

هنري هفتم ۱۵۰۷ - ۱۵۰۹ پ. اليزابت يورک ۱۴۶۶ - ۱۵۰۳



توضیح: در این شجره نام چهار رویداد پیوند ازدواج، تولد، مرگ، فرزند یا چهار علامت اختصاری به ترتیب پ و ت و م و آ آورده شده است.

پیشگفتار

هر آن که به سوی زندگی خجسته هدایت شود و به کشور به درستی حکمرانی کند همان طور که پدر نجیب من حکم راند، او که تقوا و پارسایی را ترویج داد و انواع جهالت و نادانی را دور کرد، مسلم ترین راه را به بهشت دارد.

شاه هنری هشتم

او داشت می مرد؛ خودش می دانست. کسی جرئت نکرده بود به او بگوید، و وقتی پیش بینی مرگ پادشاه خیانت به حساب می آمد، چرا باید این کار را می کردند؟ اما او با تمام ذرات وجودش آن را حس می کرد، در توده ی حجیم کالبد در حال ضعیف شدنش بدنی که حالا چندان حجیم نبود، چرا که پوست به بدنش آویزان مانده بود. در چند روز گذشته غذایی نخواسته بود.

سعی کرد روی تخت بزرگ جابه جا شود، اما حتی آن هم برایش ممکن نبود. تا کی باید در این برزخ رنج می برد، او که تا به حال از بیماری و مرگ نترسیده بود؟ با صدای بلند غرید، اما کسی نبود که صدایش را بشنود، فقط ویل سامرز آن جا بود که روی صندلی در کنار آتش چرت می زد. شبکه های لوزی شکل قاب پنجره های چند لته در بادی که کاخ وایت هال را می لرزاندند، تلق تلق صدا می دادند. آن بیرون شاید رودخانه ی تیمز یخ زده بود.

وجودش لرزید، و نه فقط از سرمای درون اتاق. چندان زمانی طول نمی کشید که در برابر خداوند بایستد که بیش تر اوقات با التماس کمکش را درخواست کرده بود، آن که باید به زودی او را به آرامش می رساند. او تلاش کرده بود مردی باتقوا باشد و طبق دستورات خداوند عمل کند، اما راستش مرد خوبی نبوده است. حالا آن را می دید، حالا که روز قضاوت نزدیک تر می شد. تصفیه حسابی طولانی پیش رویش بود.

دلش می خواست گت آن جادوگر کنارش بود، اما او در گرینویچ بود، جایی که خودش فرستاده بود تا شاهد آخرین زوالش نباشد.

دست کم مشاورانش. بدطینت، ستیزه جو، رذل های فتنه گر، همه شان. او را راحت گذاشته بودند تا آرامش داشته باشد. امروز صبح سعی کرده بود بیدار بماند تا بتواند درباره ی مسائل کشوری با آن ها گفتگو کند، تا این که قوایش را از دست داد و آن ها تعظیم کنان و در حال زمزمه کردن بیرون رفته بودند. آن مردها شبیه گریه ها بودند، آماده ی چنگ انداختن. به معنی سرکشی می مرد، به نام پسرش قدرت را می قاپیدند و آن موقع بود که خداوند باید به داد آنکس رسید! اما او هرکاری را که می توانست برای محافظت از آینده ی پسرش انجام داده بود. آنکس محروم و یتیم ماندن جواهر محبوب و گرانقدرش قطره اشکی سرکش از گونه اش چکید.

حالا همه جا داشت تاریک می شد. چطور سال ها گذشته بودند. او همیشه اسیر این بدن سنگین و بیمار نبود. او جوانی طلایی بود؛ برای جلال و شکوهش بعد از جلال و شکوهی دیگر معروف بود. دنیا از او تجلیل کرده بود. فکر کرده بود جاودان است. خداوند چطور بشر را به تمسخر گرفته...

انگار چندان زمان دوری نبود که جوان بود و پر از امید، با شور زندگی و نوید رشد می کرد. و بعد مصیبت نازل شده بود. حتی حالا، به یاد آوردن آن غمی عمیق را برانگیخته بود تا وقتی زمان، بی حسی را با خود آورده بود. از یک فاصله ی چهل و چهار ساله می توانست به یاد بیاورد، طوری که انگار دیروز بود، مخمل نرم روتختی مادرش، نمناک و به یغما رفته زیر گونه اش...

بهار

خوش گذرانی با مصاحب خوب^۱
دوستش دارم و خواهم داشت تا زمانی که بمیرم؛
حسادت ورزید آن که هوس داشت، اما کسی انکار نکرد،
پس خداوند خشنود باشد این گونه زندگی خواهم کرد.
برای گذشته ام
شکار، آواز خواندن، و رقصیدن،
که آن ها را بسیار می خواهم:
تمام ورزش های خوب
برای آسودگی من،
چه کسی مرا متوقف کند؟

شاه هنری هشتم

www.ketab.ir

۱. خوش گذرانی با همراه خوب، که به شعر افسانه ای پادشاه معروف است، شعری محلی است که هنری هشتم در آغاز قرن شانزدهم و مدتی کوتاه بعد از تاجگذاری اش نوشته و معروف ترین شعر او محسوب می شود که در دوره ی رنسانس در انگلستان و اروپا مشهور شد. تصور می شود آن را برای کاترین آراگون نوشته بود. م